جرعه‏اى از چشمۀ خورشيد

سيانى مهدى باقرى

مرورى كوتاه بر ترجمۀ كتاب چهل حديث از اميرمؤمنان«ع»

(از چشمۀ خورشید؛ شیخ هادی نجفی؛ اصفهان: کانون پژوهش اصفهان، 1387)

آثار مكتوب، سهم بزرگى از ميراث فاخر جامعۀ بشرى را تشكيل مى‏دهد و در اين ميان، قلم دانشمندان از چنان جايگاه ارزشمندى برخوردار است كه خداى هستى‏آفرين، بدان قسم مى‏خورد.

موضوع نوشتار حاضر، بررسى كتاب چهل حديث از اميرمؤمنان؟ع؟ است كه با عنوان «از چشمۀ خورشيد» در سال 1387 شمسى و توسط انتشارات كانون پژوهش اصفهان نشر يافته است. اين اثر، يكى از مجموعه‏هاى حديثى نوپديد، كم‏حجم و پربار در حوزۀ دين مى‏باشد.

اثر فوق، از محقق توانا حضرت آيت‏اللّه‏ حاج شيخ هادى نجفى[1] صاحب مجموعه ارزشمند و دوازده جلدى «موسوعة احاديث اهل‏البيت(ع)»[2] مى‏باشد و ترجمه آن را نيز يكى از فضلاى دانشمند، جوان و صاحب‏قلم حوزه علميه اصفهان به نام آقاى جويا جهانبخش بر عهده داشته و به‏خوبى از عهدۀ اين مهم، برآمده است.

دانشمندان بزرگ جهان اسلام، پيوسته كوشيده‏اند به نوعى ارادت خويش را نسبت به ساحت مقدس باب مدينه علم رسول خاتم ابراز دارند و يكى از جلوه‏هاى ويژۀ اين ابراز ارادت، جمع‏آورى و شرح سخنان اميرالمؤمنين؟ع؟ مى‏باشد كه از آن جمله، آفرينش آثارى فاخر، چون «نهج‏البلاغه سيدرضى» و شروح فراوان آن، مانند «بهج الصباغه محقق شوشترى»، «غرر الحكم و دررالكلم آمدى»[3] و شروح آن، از جمله «شرح غرر و درر آقاجمال خوانسارى» و «مائة كلمة جاحظ» و شروح آن مى‏باشد.[4]

سيدرضى در سال 359 هجرى قمرى چشم به جهان گشود و در سال 404، چشم از جهان فرو بست و رخ در نقاب خاك كشيد و با تأليف نهج‏البلاغه، جاودانه شد.

مرحوم دكتر سيدجعفر شهيدى ـ كه خالق يكى از فاخرترين ترجمه‏هاى ادبى نهج‏البلاغه است ـ در معرفى نهج‏البلاغه، تعابير و عباراتى دارد كه نگارنده، دريغ دارد آن را در اين‏جا ذكر ننمايد. وى درباره اين كتاب چنين مى‏نويسد: «... [نهج‏البلاغه] كتابى كه طراز فصاحت است و پيرايۀ بلاغت، عربيت را بها فزايد و دين و دنيا را به كار آيد، كه بلاغتى چنان نه در گفتارى فراهم آمده است، و نه يكجا در كتابى هم... فصاحت، خود را به كلام حضرتش آرايد تا به جمال رسد و بلاغت در كنار او زايد و به كمال رسد».[5] پيش از سيد رضى، ابوعثمان جاحظ[6] ـ كه وى را امام ادب عربى شمرده‏اند ـ يكصد سخن از حكمت‏ها و جملات اميرمؤمنان؟ع؟ را انتخاب نمود و آنها را «الكلمات المأئة» نام نهاد.[7] در اين نوشتار كوتاه، برآنيم ابتدا داستان آفرينش «از چشمه خورشيد» و نيز ترجمه حاضر را به‏اختصار بيان نماييم و آن‏گاه نگاهى كوتاه بر كتاب و محتواى آن داشته، سپس برخى از نقاط قوت و كاستى آن را ذكر نموده، پس از اين مراحل، مقايسه‏اى بين ترجمۀ حاضر و سه ترجمه ديگر از نهج‏البلاغه انجام دهيم و با جملاتى دربارۀ سخنان حضرت اميرمؤمنان؟ع؟ نوشتار حاضر را به پايان ببريم.

داستان آفرينش «از چشمه خورشيد»

«از چشمه خورشيد» در شمار عرض ارادتى از سوى مؤلِّف و مترجم، به ساحت مقدس حضرت اميرالمؤمنين؟ع؟ است.

مؤلف محترم در مقدمۀ اين اثر، انگيزه خويش را از گردآورى اين مجموعه، چنين بيان مى‏دارد: «چون شيوۀ سلف صالح از روزگاران پيش چنين بوده است كه به تأليف كتاب‏هاى چهل حديث پردازند و آنها را ميان مردمان انتشار دهند، بر آن شدم چهل حديثى از احاديث صحيحى كه مانى در آنها نيست، فراهم آورم... از سر ولايت تام و محبت وافر و اخلاص محضى كه در حق سرور و پيشوايم، در شهر علم، اميرمؤمنان ـ كه درود درودگويان بر او باد ـ داشتم، از خداوند طلب خير كردم و آهنگ آن نمودم تا چهل حديث از احاديث شريف آن حضرت را از كتاب ارجمند نهج‏البلاغه گرد آورم. به يارى خداى متعال بدين كار آغازيدم؛ چه بسا كه وجود عزيز آن حضرت ـ كه بر او درود باد ـ نيز در اين كار خُرد، مرا ياور گردد».[8] نكتۀ قابل ذكر در اين مقام آنكه پيش از اين اثر نيز چهل حديثى ديگر از مؤلف با عنوان «أربعون حديثاً فيمَن يملأ الأرض قسطاً وعدلاً» نشر يافته كه با ترجمۀ زيبا و توضيحات جناب آقاى جهانبخش به اسم «اندوختۀ خداوند» منتشر شده است.[9] اثر حاضر نيز دومين چهل حديثى است كه تأليف و ترجمه اين دو بزرگوار مى‏باشد.[10]

استاد فرهيخته، بهاءالدين خرمشاهى در نوشتارى با عنوان «عادت ديرينۀ كتاب‏خواندن» دربارۀ جناب آقاى جهانبخش و كتاب «اندوخته خداوند»، بيان زيبايى دارد كه در اين‏جا، قسمتى از آن را با هم مرور مى‏كنيم:

... در كنار همۀ كتاب‏هايى كه در زمينه ترجمه و فن ترجمه براى تكميل كتاب «ترجمه‏كاوى»مطالعه مى‏كنم، چندى پيش كتابى به دستم رسيد كه به نظرم خواندنش براى هر ايرانى مسلمانى واجب است. عنوان اين اثر «اندوخته خداوند» است؛ كتابى درباره امام دوازدهم شيعيان كه به بررسى چهل حديث معتبر دربارۀ مقام ايشان مى‏پردازد. اين كتاب، با ترجمه روان و شيواى «جويا جهانبخش» از سوى انتشارات حروفيه راهى بازار شده است و در نهايت كتابى كه ماشايى است و نه خواندنى را به خوانندگان... پيشنهاد مى‏كنم.[11]

مترجم محترم، افزون بر ترجمۀ اين دو اربعين حديث، در پى تأليف، ترجمه و نشر مجموعه‏هاى حديثى با عنوان «ساحت اربعينات» است كه تا كنون توفيق نشر دو اربعين حديث را يافته كه يكى چهل حديث منتخب از كتاب ارزشمند كافى محدث بزرگ، محمدبن يعقوب كلينى است و ديگرى از كتاب من لايحضره الفقيه شيخ بزرگوار، صدوق.[12]

قبل از معرفى و بررسى كتاب «از چشمه خورشيد»، نگارنده دريغ دارد كه چگونگى آفرينش اين ترجمۀ زيبا را از زبان مترجم اديب و زبردست آن ذكر نكند.

مترجم، در «يادداشت ترجمان» يا همان مقدمۀ مترجم، چنين مى‏نويسد:

درود و سلام خداوند بر بهترين فرستادگان و رحمت او بر عالميان، محمد مصطفى، و بر برادر و وصى و جانشين او، اميرمؤمنان، على مرتضى، و بر يازده پيشواى راستين، كه زاد و رود ايشانند، ائمه هدى. در يكى از نشست‏هاى سوگ سالار شهيدان، حسين على ـ كه درود خداوند بر او و باب و مامش باد ـ در دهه نخست محرم بود، در حضور مؤلف ارجمند اين چهل حديث، كه ايشان پيشنهاد ترجمه و نشر اين منتخب نهج‏البلاغه را طرح فرمودند؛ و سپس نسخۀ اصلى آن را كه دستنوشت ايشان (با ديباچه عربى) بود، به راقم سپاردند؛ نگارنده نيز، ترجمه متن احاديث و ديباچه و برافزودن پاره‏اى توضيحات لازم را پايبندان شد.

اينك كه اين سطور قلمى مى‏شود، باز در آستانۀ محرم‏ايم؛... محرم و سوگ حسينى...؛ حسين؟ع؟ كه امضائى سرخ بر تعاليم بنيادى نهج‏البلاغه نهاد.

نهج‏البلاغه و محرم، نام على، نام حسين، آن اندازه معناپرور و سخن‏خيز است كه مجال اندك اين قلم‏انداز را ياراى در خويش گنجاندن آن نباشد. قلم، بيتاب است و صاحب قلم، بيتاب‏تر.[13]

آشنايى اجمالى با «از چشمۀ خورشيد»

مرحوم دكتر سيدجعفر شهيدى، درباره نهج‏البلاغه ـ مأخذ اصلى كتاب ما ـ چنين مى‏نويسد:

«نهج‏البلاغه دايره‏المعارفى از فرهنگ اسلامى است: خداشناسى، جهان فرشتگان، پيدايش عالم، طبيعت انسان، امت‏ها و حكومت‏هاى نيكوكار و يا ستمباره...».[14]

چينش احاديث و عناوين در كتاب «از چشمه خورشيد»، زيبا و ابتكارى است؛ با توحيد و قدرت حق‏تعالى و نبوت عامه و خاصه شروع مى‏شود و با توصيه‏هاى اخلاقى و دعاى به خويشتن، پايان مى‏پذيرد. در اين ميان نيز مباحثى چون قرآن، اسلام، حج، جهاد، قضا و قدر، دنيا و استغفار را دربر مى‏گيرد.

عنوان برخى از احاديث منتخب اين مجموعه، عبارت است از: اهل‏بيت؟عیهم؟، امامت و امت و حقوق متقابلشان، روز رستاخيز، وصف مؤمن، آفرينش انسان، مردمان در دنيا، زهد، دوستان خدا، دين‏شناس، پيكار و كارزار، فتنه، بيت‏المال، سفارش‏هاى پنج‏گانه و [سخن آن حضرت] در سحرگاه آن روز كه ضربت خورد.

از ديگر نكاتى كه مؤلف اين اثر بدان توجه داشته و ديگران را نيز متذكر نموده، اين است كه تمامىاحاديث اين مجموعه از احاديث صحيح است كه ترديدى در صحت آن نيست؛ البته بايد توجه داشت منظور از حديث صحيح در اين‏جا، صحيح به اصطلاح عالمان علم رجال نيست، بلكه صحيح از حيث صدور است.[15]

پس از آشنايى با نحوۀ چينش احاديث، لازم است درنگى نيز در ترجمه نمود.

برخى از ويژگى‏هاى «از چشمه خورشيد»

يكى از شخصيت‏هاى علمى معاصر ـ كه خود صاحب آثار قلمى غنى و مفيد بسيار است ـ دربارۀ

ترجمه متون، سخنى ارزشمند دارد كه ذكر آن خالى از لطف نيست. وى در اين مورد، چنين مى‏گويد: «... ترجمه، يكى از مشكل‏ترين و پيچيده‏ترين فنون نويسندگى است؛ هرچند گروهى آن را از همه ساده‏تر مى‏پندارند. مترجم بايد آنچنان سلطه‏اى به هر دو زبان و محتواى متنى كه مى‏خواهند ترجمه كند، داشته باشد كه معانى را به طور كامل از لباس الفاظ زبان اول عريان سازد، سپس لباس زبان دوم را به طور كامل بر آن بپوشاند؛ به گونه‏اى كه احساس نشود اين كلام ترجمه از زبان ديگرى است و اين كارى است بسيار دشوار و نياز به ظرافت‏ها و ريزه‏كارى‏هاى فراوانى دارد...».[16]

همانگونه كه گذشت، مترجمى مى‏تواند در امر ترجمه، موفق باشد كه هم به زبان مبدأ مسلط باشد و هم به زبان مقصد و ريزه‏كارى‏ها و ظرافت‏هاى نهفته در هر دو زبان را بداند و يكى از اين ظرافت‏ها، توجه به اشارات، كنايات و استعاراتى است كه در هر زبانى وجود دارد و ترجمۀ كلمه به كلمه عبارات، گوياى آن

مطلب نخواهد بود؛ مگر اينكه مترجم، آن را يادآورى كند.

يك مورد از مواردى اين چنين، براى نمونه ذكر مى‏شود:

مؤلف در حديث پنجم ـ كه قسمتى از خطبه 160 نهج‏البلاغه و در توصيف پيامبر معظم اسلام؟ص؟ مى‏باشد ـ اين عبارت را نقل مى‏كند:

«...واللّه‏ لقد رقعت مدرعتى هذه حتى استحييت من راقعها؛ ولقد قال لى قائل الا تنبذها عنك؟ فقلت اغرب عنى فعند الصباح يحمد القوم السرى».[17]

مترجم نيز از آن اين‏گونه ترجمه‏اى زيبا و ادبى به زبان فارسى به دست مى‏دهد: «به خدا سوگند كه اين پشمينه جامۀ خويش را چندان وصله زدم كه از وصله‏زن شرم كردم. خود كسى مرا گفت: بدورش نيفكنى؟ گفتم: از من دور شو كاروانيان بامدادان بر شب روى ثنا خوانند».[18]

و همو عبارت پايانى را ـ كه يكى از ضرب‏المثل‏هاى زبان عربى است[19] ـ در پاورقى چنين توضيح مى‏دهد: «عبارت عند الصباح يحمد القوم السرى، كه در متن آمده است ـ و ما ترجمه‏اى تقريباً مطابق از آن به دست داديم ـ مثلى است، ناظر به حال و روزگار مردمانى كه در عهد قديم سفر مى‏كردند و حركت شبانه را به سبب خواب‏آلودگى و دشوارى‏هايش ناخوش مى‏داشتند، ليك چون سير دشوار شبانه را برخود هموار مى‏كردند و بامدادان (يا پيشتر) به منزل مى‏رسيدند، آن‏گاه قدر و ارزش آن سير پرصعوبت را باز مى‏شناختند و به ستايش آن زبان مى‏گشودند».[20]

ب) ارجاع به ديگر شروح نهج‏البلاغه

از ديگر نقاط قوت اثر حاضر، ارجاع به ساير شروح نهج‏البلاغه است؛ براى نمونه: «... تفصيل را نگر: بهج الصباغة، التسترى...»[21] يا «تفصيل را، نگر: مصادر نهج‏البلاغة واسانيده...»،[22] يا «... نگر شرح نهج‏البلاغة، الموسوى...»[23] و يا «... نگر: توضيح نهج‏البلاغه، الحسينى الشيرازى...».[24]

ج) معادل‏يابى براى ضرب‏المثل‏هاى عربى

معادل‏يابى در زبان فارسى براى ضرب‏المثل‏هاى عربى، يكى از نقاط قوت اثر حاضر است؛ براى نمونه به اين گزاره توجه كنيد: «... فستدارت رحاهم واستقامت قناتهم».[25] در متن و پاورقى، اين دو جمله ـ به ترتيب ـ اينچنين ترجمه و توضيح داده شده است: «... كارشان روان شد و آسياشان گردان»؛ «هم استدارة رحى وهم استقامة قناة، تعابيرى كنايى‏اند مناسب ادب عرب و از اين رو ما تعابير كنايى مناسب ادب پارسى را جايگزين آنها كرديم».[26]

د) توضيحات افزوده بر متن در پاورقى

توضيحات افزوده بر متن ـ كه در پاورقى ذكر شده ـ اثر حاضر را غنى‏تر و پربارتر ساخته و مددكار خواننده در فهم مقصود گشته است؛ از اين رو به درك صحيح متن، بسيار كمك كرده است؛ چند نمونه از اين دست را ـ به ترتيب متن و پاورقى ـ با هم مرور مى‏كنيم:

«و خداى سبحان از فرزندان او [= آدم؟ع؟] پيامبرانى برگزيد و از آنان بر وحى پيمان گرفت و بر تبليغ رسالت امانت ستاند»؛ «معناى امانت‏ستاندن، آن است كه در برابر چيز نفيسى كه به دست كسى سپارده شود، امانتى ستانده‏آيد. پندارى خداوند رسالت را داد و امانت گرفت. اگر پيامبران رسالت مى‏گزارند، امانت به ايشان بازگردانده مى‏شد و مردمانى صاحب‏امانت به شمار[27] مى‏رفتند؛ و اگر نه امانت بديشان بازگردانده نمى‏شد و آنان فاقد امانت مى‏بودند. اين تعبير از تعابير آرايه‏گونه‏اى است كه امانتدار يا بى‏امانت‏بودن شخص در آن بدين سان بيان شده است...».[28]

برخى از بايسته‏هاى ترجمه

الف) راحت‏فهمى ترجمه

با تمام آنچه گفته شد، در برخى موارد، ترجمه، آنچنان ادبى و سنگين مى‏شود كه درك ترجمه به مراتب سخت‏تر از فهم متن ـ براى فارسى‏زبانى كه اندك آشنايى با زبان عربى دارد ـ است؛ اينك نمونه‏اى از اين دست: «... فبعثت فيهم رسله، وواتر إليهم أنبياءه، ليستادوهم ميثاق فطرته ويذكروهم منسى نعمته ويحتجوا عليهم بالتبليغ ويثيروا لهم دفائن العقول... ولم يخل اللّه‏ سبحانه خلقه من نبى مرسل... رسل لاتقصّر بهم قلة عددهم ولاكثرة المكذبين من سابق سمي له من بعده، أو غابر عرفه منقبله...»:[29] ... پس [خداوند] فرستادگان خويش را در ميانشان برانگيخت و يامبرانش را يكى از پس ديگرى به سويشان روان داشت تا گزارد پيمان فطرت الهى را از مردمان درخواهند و نواخت فراموش گشتۀ خداى را فرايادشان آرند و به رسانيدن پيام بر ايشان حجت گيرند و نهان‏كرده‏هاى خردهاشان را برانگيزد... هيچ‏گاه نبود كه خداى سبحان آفريدگانش را بى‏پيامبرى گسيل داشته باشد... پيوسته پيامبرانى بودند كه نه اندك بود شمارشان، و نه بسيارى كسانى كه به دروغ مى‏داشتندشان، به ستوهشان نمى‏آورد. چه آن پيشين كه پسينى‏اش را از براى او نام برده بودند، و چه آن پسين كه پيشينى‏اش را بدو شناسانيده بودند.[30]

ب) توضيح واژگان زبان فارسى

از ديگر مواردى كه اگر انجام مى‏شد، ترجمه، شايسته‏تر مى‏گشت، توضيح برخى واژگان است كه اگرچه بر زيبايى ترجمه افزوده، ولى درك آن براى خواننده، قدرى تأمل‏برانگيز و نيازمند مراجعه به كتاب‏هاى لغت است. نمونه‏اى چند، از اين دست را با تعيين جايگاه آن در ترجمه، با هم مرور مى‏كنيم:

ـ «مسابقت‏جاى» و «مسابقت‏جويان» در جمله «... پس اسلام، روشن‏ترين راه است... مسابقت‏جاى آن فراخ، آماج آن فرازمند؛ مسابقت‏جويان را فراهم آرد».[31]

ـ «پذيره» در جمله «... در مشقتى كه پذيره شديد و در آن سختى كه پشت سر نهاديد، عبرتى است».[32]

ـ «خستوئى» در جملۀ «... و خداى سبحان آن را نشانه‏اى نهاد براى فروتنى ايشان در برابر عظمتش و خستوئى‏شان به عزتش».[33]

ـ «آهيختن» در جمله «وپيش از آهيختن، تيغ‏ها را در نيام‏هاشان بجنبانيد».[34]

ـ «دروا» در جمله «... چه آنان امت‏هاشان را دروا، بى راهى آشكار، و بى نشانى استوار، وانهادند».[35]

ـ «برآغالانيده» در جمله «... شما را به توشه راه نموده‏اند، و به كوچيدن فرمان داده، و به راه سپاردن برآغالانيده».[36]

البته يادآورى اين مطلب ضرورى است كه مترجم محترم خود در «يادداشت ترجمان» متذكر اين نكته شده، چنين مى‏نويسد: «نهج‏البلاغه زبانى بلند و ستوار و بشكوه و دلپسند دارد كه ترجمۀ آن به پارسى قلم ترجمان را به بهره‏ورى از گنجينۀ گرانبار ادب نياكانى مى‏گراياند و از اين همين روى، خواننده ارجمند اگر در اين ترجمه به واژگان ديرياب و نامأنوس باز خورد، بر اين صاحب‏قلم خواهد بخشود».[37] همو، در برخى موارد، به ترجمۀ كلماتى كه به عنوان واژگان آهنگين و معادل انتخاب كرده، پرداخته است؛ براى نمونه واژه «پادأفراه» را به عنوان معادل «العقوبة» برگزيده و در پاورقى، چنين توضيح داده است: «پادأفراه: عقوبت، مجازات».[38]

ج: پرهيز از افراط و تفريط در اعراب‏گذارى كلمات فارسى

اگرچه اعراب‏گذارى كلمات فارسى، در برخى موارد، امرى ارزشمند است، افراط و تفريط در اين‏باره نيز شايسته نيست. برخى از اين واژگان را به هم، مرور مى‏كنيم: ابتدا كلماتى كه اعراب‏گذارى شده‏اند ـ و حال آنكه ضرورتى براى آن احساس نمى‏شود ـ و سپس موارد عكس آن:

ـ «دلپَسَند»، «بازگردَد»، «درگذرَد»، «نَبَوى»، «سَروَر»،[39] «سَرمَنزل»[40] و «نُبُوَّتى».[41]

ـ «سترگ»،[42] «زدايش»،[43] «قطران»،[44] «شديد».[45]

د) بيان رموز تأليف و ترجمه

برخى از رموزى كه مترجم براى خود برگزيده، براى خواننده ناآشنا و يا ديرآشنا است؛ مانند «سنج» در دو مورد زير: «سنج: فى ظلال نهج‏البلاغة، محمدجواد مغنية، 1/409»[46] و يا «سنج: شرح نهج‏البلاغة، ابن‏ميثم البحرانى، 5/451».[47]

مقايسه‏اى بين اين اثر و سه ترجمه ديگر

شايد قبل از پايان‏بخشيدن به اين نوشتار، مقايسه‏اى بين اين ترجمه و ترجمۀ دكتر شهيدى، خالى از لطف نباشد.

ابتدا خطبۀ 126 نهج‏البلاغه را با عنوانى كه سيدرضى براى آن انتخاب نموده، مى‏آوريم و سپس ترجمه آن را از كتاب «از چشمه خورشيد» ذكر مى‏كنيم و پس از اين دو، به ترتيب، ترجمۀ دكتر شهيدى، مرحوم آيتى و آقاى دين‏پرور را مى‏آوريم و مقايسۀ اين چهار ترجمه را به خوانندۀ فهيم اين نوشتار وامى‏نهيم.

خطبه 126 نهج‏البلاغه

«ومن كلام له؟ع؟ لما عوتب على التسوية فى العطاء

أتامُرونى أن أطلبَ النصرَ بالجَورِ فيمَن ولِيّتُ عليهِ واللّه‏ِ لاَ أطورُ به مَا سَمَرَ سَميرُ، ومَا أمَّ نجمٌ فِى السماؤِ نَجماً لو كَانَ المَالُ لِى لسَوَّيتُ بَينَهُم، فكيفَ وانَّما المالُ مَالُ اللّه‏ لَهُم. ألا وانَّ اعطاءَ الماِ فِى غيرِ حقِهِ تبذيرٌ واسرافٌ، وهُوَ يرفعُ صاحِبَهُ فى الدنيا ويَضَعُهُ فى الاخِرَةِ، ويُكرِمُهُ فِى الناس ويُهينُهُ عِندَاللّه‏، َلم يَضَع امرُوٌ مالهُ فى غيرِ حَقهِ وعِندَ غَيرِ اهلِهِ الاّ حَرَمَهُ اللّه‏ُ شُكرَهُم وكانَ لِغيرهِ ودُّهُم، فان زَلت به النعلُ يَوماً فاحتاجَ إلى مَعُونَتِهِم فَشَرُّ خليلٍ والامُ خَدين...!».[48]

ترجمه دكتر سيدجعفر شهيدى

ترديدى نيست كه يكى از زيباترين ترجمه‏هاى ادبى نهج‏البلاغه متعلق به مرحوم دكتر سيدجعفر شهيدى است. وى درباره ترجمه خود بر نهج‏البلاغه چنين مى‏نويسد: «تفاوت يا مزيت اين ترجمه با ساير ترجمه‏هاى نهج‏البلاغه، علاوه بر صحت و امانت و اتقان و تطبيق يكايك واژگان عربى با فارسى، در مراعات ويژگى ادبى اين اثر جاودانى، يعنى به كار بردن صنايع لفظى و آرايش‏هاى ادبى از استعاره و تشبيه و جناس و موازنه و مراعات نظير و به ويژه سجع است كه در برگردان فارسى تا آنجا كه ممكن بوده، مورد توجه قرار گرفته؛ اما با اين همه، معنى، فداى آرايش لفظ نشده است».[49]

«چون بر او خرده گرفتند كه چرا بيت‏المال را مساوى بخشيده است [حضرت خطبه‏اى ايراد نمود و فرمود:] مرا فرمان مى‏دهيد تا پيروزى را جويم به ستم‏كردن درباره آن كه والى اويم؟ به خدا كه، نپذيرم تا جهان سرآيد، و ستاره‏اى در آسمان پى ستاره‏اى برآيد. اگر مال از آن من بود، همگان را برابر مى‏داشتم ـ كه چنين تقسيم سزا است ـ تا چه رسد كه مال، مال خدا است. بدانيد كه بخشيدن مال به كسى كه مستحق آن نيست، با تبذير، و اسراف يكى است. قدر بخشنده را در دنيا بالا برد و در آخرت فرود آرد، او را در ديده مردمان گرامى كند، و نزد خدا خوار گرداند. هيچ كس مال خود را آنجا كه نبايد نداد، و به نامستحق نبخشود، جز آنكه خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود، و دوستى‏شان از آن ديگرى بود. پس اگر روزى پاى او لغزيد، و به يارى آنان نيازمند گرديد، در ديده ايشان بدترين يار است و لئيم‏ترين دوستدار».[50]

ترجمه مرحوم عبدالمحمّد آيتى

«سخنى از آن حضرت؟ع؟ هنگامى كه او را مورد عتاب قرار دادند كه چرا عطايا را به تساوى تقسيم مى‏كند. آيا مرا فرمان مى‏دهيد كه پيروزى را طلب كنم، به ستم‏كردن بر كسى كه زمامدار او شده‏ام؟ به خدا سوگند، چنين نكنم تا شب و روز از پى هم مى‏آيند و در آسمان ستاره‏اى از پس ستاره ديگر طلوع مى‏كند. اگر اين مال از آن من مى‏بود، باز هم آن را به تساوى به ميانشان تقسيم مى‏كردم. پس چگونه چنين نكنم، درحالى كه، مال از آن خداوند است. سپس، فرمود: بخشيدن مال به كسى كه حق او نباشد، خود گونه‏اى تبذير و اسراف است كه بخشنده را در اين جهان برمى‏افرازد و در آن دنيا پست مى‏سازد. در ميان مردم مكرمش مى‏دارد و در نزد خدا خوار مى‏گرداند. هركس دارايى خود را بيجا صرف كند و به نااهلش ببخشد، خداوند از سپاسگزارى آنها محرومش گرداند. آنان به جاى او، ديگرى را به دوستى خواهند گرفت و اگر روزى او را حادثه‏اى پيش آيد و به يارى‏شان نياز افتد، آنها را بدترين ياران و سرزنش‏كننده‏ترين كسان خود خواهد يافت».[51]

ترجمه آقاى جمال‏الدين دين‏پرور

«آيا فرمانم مى‏دهيد كه يارى را با ستم‏راندن بر مردمم طلب كنم؟! به خدا سوگند، تا شب و روز برجاست و تا آن‏گاه كه در آسمان ستاره‏اى برپاست، هرگز چنين نكنم و اگر اموال، مال خودم هم بود يكسان مى‏بخشيدم تا چه رسد به آنكه مال، مال خداست. سپس فرمود: هان! قطعاً بيجابخشيدن زياده‏روى و اسراف است و چنين بخشنده‏اى در دنيا مشهور و صاحب‏نام و آوازه، ولى در آخرت بدبخت و زيردست خواهد بود. مردم او را احترام كنند، اما نزد خدا خوار و بى‏مقدار خواهد بود. آدمى اگر مال خود را بيجا مصرف كند و به نااهلان دهد، خداوند از سپاس همان‏ها هم محرومش گرداند و آنان دوست ديگرى را برگزينند. تازه اگر روزى ورق برگردد و به كمكشان روى نياز آورد، براستى كه بدترين و سرزنش‏كننده‏ترين دوست خواهند بود».[52]

ترجمه آقاى جويا جهانبخش

«آيا مرا فرمان مى‏دهيد كه با ستم‏راندن در حق كسانى كه بر ايشان فرمانروايى يافته‏ام، به طلب پيروزى برآيم؟! به خدا سوگند چندان كه جهان بپايد و ستاره‏اى در آسمان در پى ستارۀ ديگر برآيد، گرد اين كار نگردم! اگر اين مال از آن من بود، همگان را بهره‏مندى برابر مى‏داشتم؛ تا چه رسد بدين كه مال، مال خداست! هان! دادن مال به نابجا تبذير و اسراف است، و اين كار دهنده را در اين جهان برفرازد و در آن جهان فرود آرد و در ميان مردمانش گرامى كند و نزد خداش خوار گرداند؛ و هيچ‏كس مال خود را نابجا مصروف نداشت و به ناسزايان نداد، مگر اينكه خداوند او را از سپاسگزارى‏شان محروم نمود و دوستدارى‏شان از براى جز او بود. پس اگر روزى پايش لغزيد و نيازمند يارى‏شان شد، بدترين دوست و فرومايه‏ترين رفيق باشند».[53] مى‏توان گفت جنبه‏هاى فصاحت، بلاغت و زيبايى‏هاى گفتارى، در اين ترجمه و ترجمۀ مرحوم دكتر شهيدى، سخت مورد توجه قرار گرفته است.

... و اما سخن پايانى

براى پايان‏بخشيدن به اين نوشتار و معرفى نهج‏البلاغه و كتاب «از چشمه خورشيد»، گفتار و نوشتارى زيباتر از دست‏نوشته وزين و كم‏نظير مترجم اين اثر نيافتم وى در معرفى اين دو، چنين مى‏نويسد: «گفتار امام اميرالمؤمنين على بن ابى طالب؟ع؟ را، از غايت شيوايى و رسايى و نغزى و پرمغزى، فراتر از كلام مخلوق و فروتر از كلام خالق دانسته‏اند.

نهج‏البلاغۀ شريف، برگزيده‏اى است از گفتارهايى كه از آن امير بى‏رقيب عرصه علم و عمل روايت شده بود، و اين دفتر، چهل بهره منتخب از آن كتاب عزيز و ارجمند كه با گزارش پارسى همراه گرديده.

يكى از انديشه‏گران مسيحى گفته است: «تعجب مى‏كنم از جامعه‏اى كه هم نهج‏البلاغه در آن باشد و هم بيداد».

... آرى اگر حال ما چنين است كه هست، از آنروست كه از آموزه‏هاى مصطفوى و مرتضوى به دور افتاده‏ايم.

اى پسر ما بى‏نشانيم از على/«عين» و «لام» و «يا» بدانيم از «على».

[1] . ايشان از استادان درس خارج فقه و اصول حوزۀ علميه اصفهان و از نوادگان علامه ذوفنون مرحوم آيت‏اللّه‏ ابوالمجد شيخ محمدرضا نجفى اصفهانى ـ از استادان امام راحل ـ مى‏باشد.

[2] . اثر حاضر، يكى از جوامع حديثى معاصر است كه تا كنون سه مرتبه در سال‏هاى 2003 م در 12 جلد و 2007 ميلادى در چهارده مجلد در بيروت لبنان و در سال 2008 در همان شهر در دوازده جلد به زيور طبع آراسته شده، مورد توجه اهل تحقيق مى‏باشد. براى توضيح بيشتر دربارۀ اين اثر، نك به: مجله علوم حديث، شماره 25، مقالۀ محقق جليل آيت‏اللّه‏ سيدمحمدرضا حسينى جلالى و نيز سه سفرنامه هادى نجفى، كانون پژوهش، 1389، ص 119.

[3] . مرحوم علامه حاج سيد عبدالعزيز طباطبائى نجفى درباره آمدى و كتاب غررالحكم ودررالكلم و نيز نسخه‏ها و متعلقات آن، به‏تفصيل بحث كرده‏اند ر.ك به: المحقق الطباطبائى فى ذكراه السنوية الاولى؛ ج 3، ص 1281ـ1285.

[4] . براى اطلاع از شروح و ترجمه‏هاى كتاب مائة كلمة جاحظ، ر.ك به: الذريعة؛ آقابزرگ تهرانى، بيروت، دارالاضواء، چاپ سوم، 1403 ق، ج 14، ص 14، رقم 1647، ج 19، ص 2، رقم 6 و ج 24، ص 215، رقم 1117 و 1118.

[5] . ر.ك به: نهج‏البلاغه؛ (ترجمه دكتر شهيدى؛ تهران، شركت سهامى، چاپ پنجم، 1373 ش) مقدمه.

[6] . جاحظ، افزون بر يكصد سال قبل از ولادت سيدرضى، چشم از جهان فرو بست.

[7] . چاپ اخير اين اثر در سال جارى و با تحقيق آيت‏اللّه‏ سيدمحمدرضا حسينى جلالى، توسط «دار زين‏العابدين لإحياء التراث» صورت گرفته است.

[8] . قلم مترجم محترم در اين مقدمه و نيز مقدمه كتاب، آن‏گونه زيبا و سحرانگيز است كه خواننده تصور مى‏كند اديبى كهنسال و چيره‏دست ـ كه جز پرداختن به ادبيات و كسب اطلاع از رموز آن پيشه‏اى ديگر ندارد ـ در مدت زمانى طولانى و با وسواسى خاص، تك‏تك واژه‏ها را چينش نموده، چنين ترجمه‏اى فاخر را آفريده است.

[9] . اين اثر در سال 1381 شمسى و توسط انتشارات حروفيه تهران، در يك مجلد شكيل، به زيور طبع آراسته شد.

[10] . افزون بر اين دو اثر، برخى از مجموعه‏هاى حديثى ديگر نيز كه از اين مؤلف، پيشتر از اين نشر يافته، عبارت است از: مجموعه دوازده جلدى «موسوعة أحاديث اهل‏البيتع، ألف حديث فى المؤمن وكتاب ابليس اللعين».

[11] . روزنامه شرق، سال پنجم، شماره پياپى 1068 شماره 144 دوره جديد چهارشنبه 31/6/1389، ص 20.

[12] . اين دو اثر، توسط نشر ساحت و ـ به ترتيب ـ در سال‏هاى 1383 و 1388 شمسى نشر يافته است.

[13] . از چشمه خورشيد؛ ص 5.

[14] . ر.ك به: نهج‏البلاغه؛ ترجمه دكتر شهيدى؛ مقدمه.

[15] . تذكار اين نكته لازم است كه قسمت‏هايى از نهج‏البلاغه ـ مانند عهد مالك اشتر ـ از نظر سندى، صحيح به اصطلاح علم رجال نيز مى‏باشد و عالمان بزرگ شيعه، همانند شيخ طوسى در الفهرست ص 88، رقم 119، تحقيق مرحوم سيدعبدالعزيز طباطبائى و شيخ نجاشى در رجال (ص 8، رقم 5، تحقيق آيه‏اللّه‏ شبيرى زنجانى) آن را به سند صحيح نقل نموده‏اند. ر.ك به: شيخ محمدتقى رازى نجفى اصفهانى؛ رساله صلاتيه؛ تحقيق مهدى باقرى سيانى؛ قم، ذوى القربى، 1384 ش، ص 398، پاورقى شماره 3.

[16] . ر.ك به: قرآن مجيد؛ ترجمه آيت‏اللّه‏ مكارم شيرازى؛ تهران، دفتر مطالعات تاريخ و معارف اسلامى، 1373 ش، قسمت «سخنى پيرامون اين ترجمه».

[17] . از چشمه خورشيد؛ ص 22ـ23.

[18] . همان، ص 25.

[19] . ابن ابى الحديد معتزلى، ذيل اين ترجمه، چنين مى‏نويسد: «... مثل يضرب لمحتمل المشقة العاجلة رجاء الراحة الآجلة». ر.ك به: شرح نهج‏البلاغه؛ ج 9، قم: كتابخانه آيت‏اللّه‏ نجفى مرعشى، ص 234.

[20] . از چشمه خورشيد؛ ص 25.

[21] . همان، ص 49.

[22] . همان، ص 30.

[23] . همان، ص 65.

[24] . همان.

[25] . همان، ص 19.

[26] . همان، ص 20.

[27] . در كتاب «به شما» به جاى «به شمار» است و واضح است كه خطاى در ترجمه نيست، بلكه خطا از جهت حروف‏چينى است.

[28] . از چشمه خورشيد؛ ص 16.

[29] . همان، ص 15.

[30] . همان، ص 16ـ17.

[31] . همان، ص 41.

[32] . همان، ص 59. نكتۀ ديگر اينكه كلمه «شديد» در «پذيره شديد» به فتح شين است كه مصدر آن شدن باشد يا به فتح است كه معناى شدت را برساند و ديگر اينكه آيا «پذيرۀ» است يا «پذيره».

[33] . همان، ص 75. جالب اينكه «خستوئى» ترجمه «اذعان» است و درك اين واژه، براى فارسى‏زبان، سهل‏تر از واژۀ «خستوئى» است.

[34] . همان، ص 81.

[35] . همان، ص 18.

[36] . همان، ص 46.

[37] . همان، ص 6.

[38] . همان، ص 24.

[39] . همان، ص 7ـ8.

[40] . همان، ص 20. قسمتى از جملات كتاب اين چنين است: «... تا بدان‏جا كه سَر مَنزلِ نَجات را بديشان نمايانيد».

[41] . همان، ص 19

[42] . همان، ص 14.

[43] . همان، ص 28. قسمتى از اين جمله، چنين است: «به ما هدايت خواهند و زدايش كوردلى جويند».

[44] . همان، ص 39.

[45] . همان، ص 59. قسمتى از عبارت، چنين است: «... در مشقتى كه پذيره شديد و در آن سختى كه پشت سر نهاديد، عبرتى است».

[46] . همان، ص 55.

[47] . همان، ص 67.

[48] . نهج‏البلاغه؛ خطبه 126.

[49] . نهج‏البلاغه؛ ترجمه دكتر شهيدى؛ مقدمه با اندكى تصرف.

[50] . همان، ص 124.

[51] . نهج‏البلاغه؛ ترجمه عبدالمحمد آيتى؛ (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى و بنياد نهج‏البلاغه، چاپ چهارم، 1378 ش)، ص 291.

[52] . نهج‏البلاغه؛ ترجمه جمال‏الدين دين‏پرور؛ تهران، دفتر بنياد نهج البلاغة، ص 179. عنوانى كه در ترجمۀ حاضر، براى اين خطبه انتخاب شده است، «كيفر اسراف» مى‏باشد.

[53] . از چشمه خورشيد؛ ص 88ـ89.